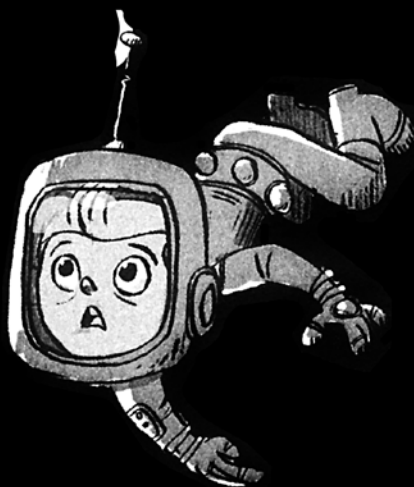


به نام خدای مهربان

# پسر کهکشان

# زادگان

۲  
ری اورایان • ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان



سفر به جونا

# فهرست

- فصل ۱: مسابقه ۵
- فصل ۲: باشگاه کاوشگران ۱۵
- فصل ۳: تور کاس نسناس ۲۷
- فصل ۴: رضایت‌نامه ۳۵
- فصل ۵: خیال‌پردازی ۴۵
- فصل ۶: آماده‌ی سفر ۵۵
- فصل ۷: غارهای کریستالی ۶۹
- فصل ۸: کشف شگفت‌انگیز ۸۱
- فصل ۹: شهرت و دوستی ۹۵
- فصل ۱۰: همبرگرها و سگ‌ها ۱۰۳



دفتر و نمایشگاه مرکزی:  
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ مفتح، شماره ۲۰، طبقه اول غربی  
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۵۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳  
کد پستی: ۹۳۳۴۹۳ ۱۵۸۵۳۴ • سامانه پیامکی: ۳۰۰۶۶۶۶۶۳  
www.zekr.co • Email: zekr\_publishery@yahoo.com

## سفر به جونو

ری اورایان  
تصویرگر: کالین جک

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان  
مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان  
صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی  
لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۶/۷۴۶  
چاپ سوم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۵۰۰ جلد  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۲-۱  
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای  
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

چاپ سوم

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray  
عنوان و نام پدیدآور: سفر به جونو/ ری اورایان;  
تصویرگر کالین جک؛ ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.  
مشخصات نشر: تهران: ذکر،  
کتاب‌های قاصدک.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.  
فروست: زاگ بستر کهکشان  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۲-۱  
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Journey to Juno, C2013  
یادداشت: گروه سنی: ج.  
موضوع: داستان‌های علمی Science fiction  
موضوع: روبات‌ها -- داستان Robots -- Fiction  
موضوع: کاشفان جغرافیایی Explorers  
شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۳۶۴ - مترجم  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ س ۱۵۰الف۹۲۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۲۵۹۱۹



## فصل ۱ مسابقه

زاک نلسون و دوستش، دریک، در استادیوم شهرشان، کِرسْتون، نشسته بودند. زمین نارنجی‌رنگ مسابقه پیش رویشان قرار داشت. زاک گفت: «بیین، دریک، من هنوز در نیولِن تازه‌کارم و تا حالا هم یک بازی انفجار کهکشانی را ندیده‌ام. بنابراین یک سؤال دارم: پس بازیکن‌های مسابقه کجا هستند؟»



می‌کنند اما آدم‌ها با دستگاه‌های کنترل از راه دور آن‌ها را هدایت می‌کنند.»

مسابقه شروع شد. زاک از این‌که می‌دید بازی انفجار کهکشانی شبیه بازی بیسبال زمینی‌ها است هیجان‌زده شد. او بلافاصله فهمید که قوانین بازی چیست. یکی از ربات‌های توپ‌زن توپ را پرتاب کرد اما بازیکن تیم حریف موفق

دریک لبخندی زد و به طرف زمین مسابقه اشاره کرد.

زاک به پایین نگاه کرد و دو تیم تشکیل‌شده از ربات‌ها را دید. ناگهان صدای سوتی شنیده شد و همه‌ی ربات‌ها به زمین مسابقه آمدند. زاک پرسید: «پس بازیکنان مسابقه‌ی انفجار کهکشانی آدم نیستند؟ رباتند؟»

دریک توضیح داد: «ربات‌ها در زمین بازی





استادیوم رفت. او یک



بسته‌ی بزرگ مغز نیو خرید.

فروشنده گفت: «قیمتش دو تریپتون می‌شود.»

زاک داخل جیب‌هایش را گشت،

دو سکه‌ی مربعی را درآورد



و به فروشنده داد و از او تشکر

کرد.

مغزها گرم بودند و بوی سوختنی



شیرینی می‌دادند.

مغزنبوها شبیه بادام‌زمینی، اما

از آن خیلی بزرگ‌تر و گردتر



بودند.

وقتی زاک برگشت تا سر جایش

بنشیند، از این‌که یک پسر دیگر سر

جایش نشسته بود غافلگیر شد.



شد شیرجه بزند و توپ را

بگیرد. زاک گفت: «این بازی

محشر است. باید در موردش

برای دوستم پرت تعریف

کنم. ما قبلاً در زمین همیشه

مسابقه‌های بیسبال را تماشا می‌کردیم.»

دریک گفت: «زاک، دلت می‌خواهد با من

یک بسته «مغز نیو» بخوریم؟ مغز نیو خوراکی

مورد علاقه‌ام موقع تماشای

مسابقه است.

خیلی هم ترد و

خوشمزه است.»

زاک گفت: «حتماً!

مهمان من باش!»

زاک بلند شد و

به سمت بوفه‌ی



ست با فریاد گفت: «خب، فعلاً که من این جا  
نشسته‌ام، بچه زمینی بی‌عرضه!»  
دریک در حالی که از جایش بلند می‌شد  
گفت: «بی‌خیال، زاک. بیا برویم یک جای دیگر  
بنشینیم. انگار چندتا جای خالی آن‌جایی که  
پدرت نشسته است می‌بینم.»  
زاک با خودش فکر کرد: عجب قلدری. و بعد  
به دنبال دریک رفت.



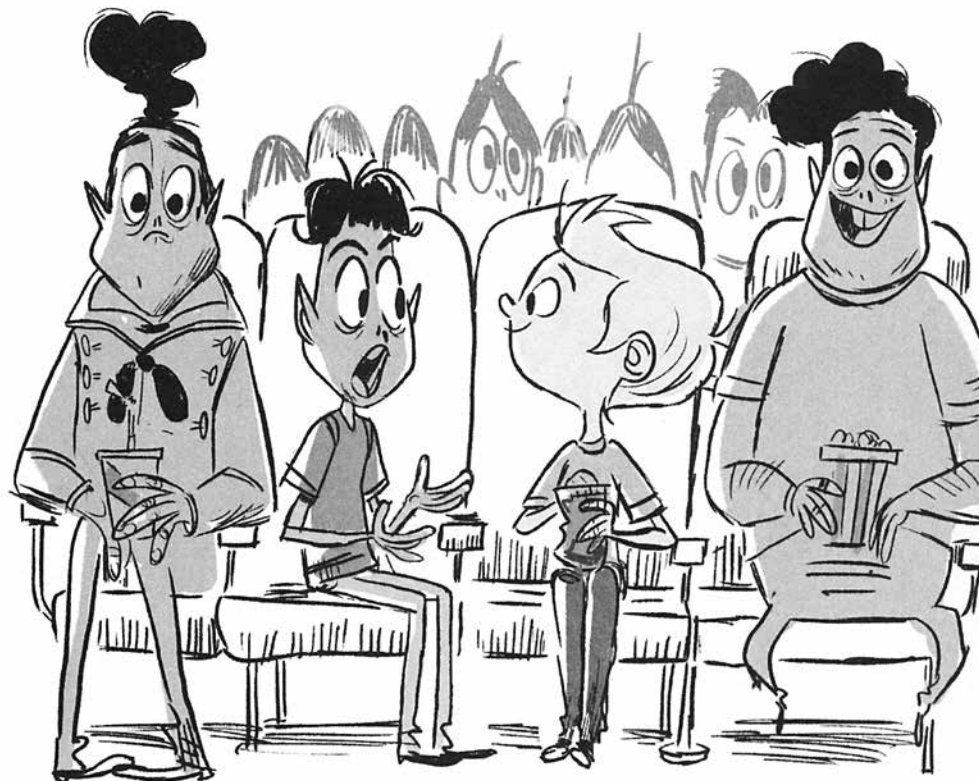
او پسر را شناخت. او یکی از هم‌کلاسی‌هایش  
به نام ست استیونز بود.  
زاک گفت: «سلام، ست. تو سر جای من  
نشسته‌ای.»  
ست فریاد کشید: «راست می‌گویی؟ حالا  
دیگر جای مال من است!»  
زاک گفت: «اما اول من این‌جا نشسته بودم.»





زاک و دریک چند ردیف بالاتر دو جای خالی پیدا کردند. پدر زاک همان نزدیکی کنار چندتا از دوستان نبولنی‌اش نشسته بود. او لبخند زد و برای آن‌ها دست تکان داد.  
وقتی زاک سر جایش نشست، از دریک

پرسید: «این ست چرا این طوری می‌کند؟»  
دریک گفت: «او قلدر کلاس دوم مدرسه است.» زاک و دریک هر دو به کلاس دوم مدرسه‌ی اسپراکت می‌رفتند. دریک ادامه داد: «او از این‌که بچه‌ها، مخصوصاً تازه‌واردها را اذیت کند خوشش می‌آید.»  
زاک با خودش فکر کرد: قلدر کلاس! همین را کم داشتم!



## فصل ۲ باشگاه کاوشگران

روز بعد، زاک مشغول فضاوردی بود. او در فضا پیش می‌رفت و هر وقت سیاره‌ی جالبی می‌دید فرود می‌آمد تا آن‌جا را تماشا کند. یک سیاره درخت‌های گول‌آسایی داشت که حدود یک هزارمتر ارتفاع داشتند. یک سیاره دیگر آبشارهای برعکس داشت که از پایین به بالا می‌ریختند. زاک دلش می‌خواست به تک

